

خدا چون سلام به روی ماهت...

دفتر خاطرات

یک بچه خفن مهربان



ناسترخنی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

دفتن خاطرات یک بیخفن مهریان

همه‌ی داستان
رو خودم نوشتم
و نقاشی‌هاش رو
هم خودم کشیدم؛
از هیچ آدم‌بزرگی
هم کمک
نگرفتم!



جف کینی | نیلوفر امن زاده

قبوله،
ولی این یارو
کیه دیگه؟



سرشناسه: کینی، جف: Kinney, Jeff

عنوان و نام پدیدآور: دفتر خاطرات یک بچه‌خفن مهربان /

نویسنده: جف کینی؛ مترجم: نیلوفر امن‌زاده.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ۲۲۲ ص:؛ مصور: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۴۳-۶

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Diary of an Awesome Friendly Kid. 2019.

یادداشت: گروه سنی:ج.

موضوع: داستان‌های فکاهی مصور

موضوع: Comic books, Strips, etc

موضوع: دفترچه‌های خاطرات

موضوع: Diaries (Blank - books)

شناسه‌ی افزوده: امن‌زاده، نیلوفر، ۱۳۷۰ - مترجم

رده‌بندی دیویی: ۷۴۱/۵

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۱۰۴۸۴

۷۱۲۷۴۰۱



انتشارات پرتقال

دفتر خاطرات یک بچه‌خفن مهربان

نویسنده: جف کینی

مترجم: نیلوفر امن‌زاده

ویراستار: نسرين نوش امینی

ویراستاران فنی: زهرا فرهادی مهر- ندا صادقیان

مشاور هنری: نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد: نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سحر احدی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۴۳-۶

نوبت چاپ: اول - ۹۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ: ستاره سبز

صحافی: مهرگان

قیمت: ۳۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

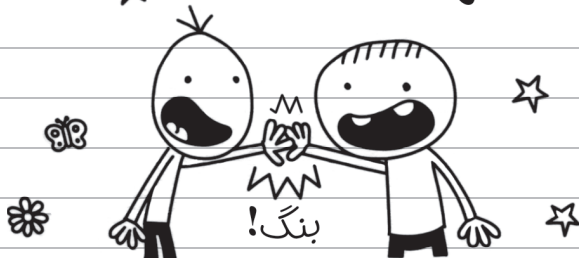


اولین نوشته‌ی من

سلام. من رولی جفرسون هستم و این هم دفتر خاطرات من است. امیدوارم تا اینجا از نوشته‌هایم خوشتان آمده باشد.

تصمیم گرفتم خاطره‌هایم را بنویسم، چون دوست صمیمی‌ام، گرِگ هفلی، هم دفتر خاطرات دارد و ما بیشتر وقت‌ها همه‌ی کارهایمان شبیه هم است. آهان! راستی باید این را هم بگویم که من و گرِگ بهترین دوست همدیگر هستیم.

بهترین



دوست‌ها

مطمئنم الان دارید می‌گویید: «یه کم از این پسره، گرِگ، تعریف کن ببینیم چه جور بچه‌ایه.» ولی کتاب من که درباره‌ی او نیست، درباره‌ی **خودم** است.

اگر هم اسم کتابم را گذاشته‌ام: دفتر خاطرات یک بچه‌خفن
مهربان، فقط یک دلیل دارد: حرفی که بابایم همیشه درباره‌ی
من می‌زند.



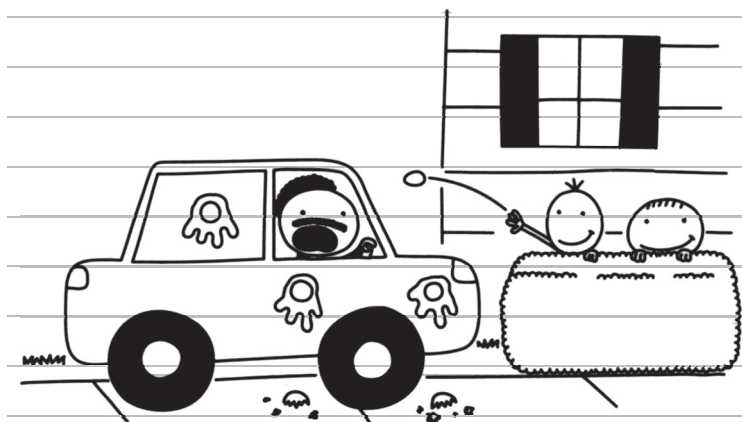
همان‌طور که قبلاً هم گفتم، گرگ دوست صمیمی‌ام است. این
قضیه باعث می‌شود بابایم **دومین** دوست صمیمی‌ام باشد.
اما این را بهش نمی‌گویم، چون نمی‌خواهم احساساتش را
جریحه‌دار کنم.



حالا که حرف بابایم شد، این را هم بگویم که حس می‌کنم
بابایم دل خوشی از گِریگ ندارد. چرا همچین حس دارم؟
چون بابایم همیشه این را می‌گوید:



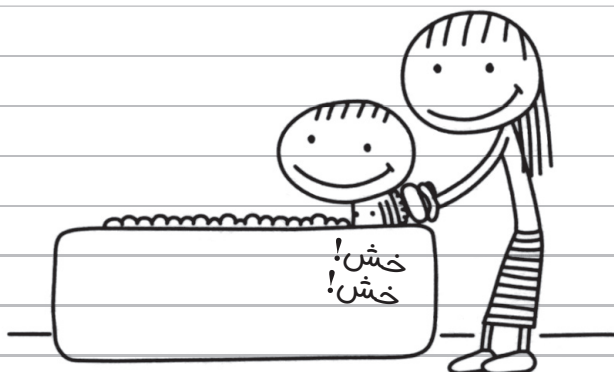
همه‌اش هم به‌خاطر این است که بابایم شوخی‌های گِریگ را
درک نمی‌کند.



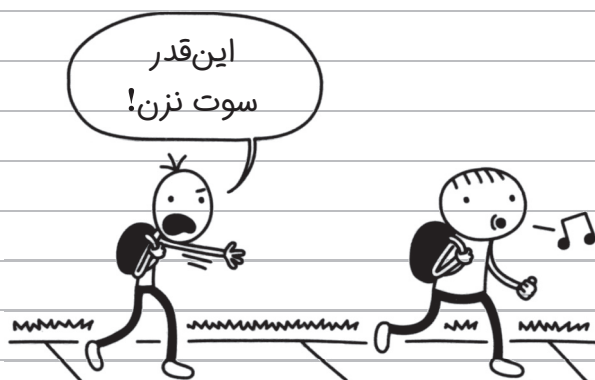
لابد الان هم دارید فکر می‌کنید: «آهای رولی! مگه نگفتی قراره این کتاب درباره‌ی **خودت** باشه؟» خب، درست می‌گویید. قول می‌دهم از اینجا به بعد رولی داستان را بیشتر کنم.

اولین چیزی که باید درباره‌ام بدانید این است که من و مامان و بابایم توی خانه‌ای بالای خیابان ساری زندگی می‌کنیم؛ همان خیابانی که خانه‌ی دوست صمیمی‌ام، گِریگ، هم آنجاست.

یکی دو صفحه قبل درباره‌ی بابایم حرف زدم، باید بگویم مامانم هم خیلی باحال است، چون غذاهای سالم به من می‌دهد و کمکم می‌کند بدنم را تمیز نگه دارم.



هر روز صبح من و دوستم، گرگ، پیاده می‌رویم مدرسه. بیشتر وقت‌هایی که با هم هستیم کلی بهمان خوش می‌گذرد، اما من بعضی وقت‌ها کارهایی می‌کنم که گُفرش درمی‌آید.



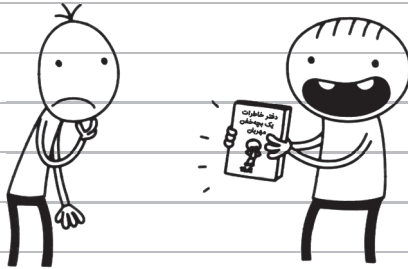
اما چیزی که **بدجوری** می‌رود روی اعصاب گرگ، این است که از کارهایش تقلید کنم. پس احتمالاً چیزی درباره‌ی این دفتر خاطرات بهش نمی‌گویم، چون خیلی عصبانی می‌شود.

بگذریم، نوشتن توی این دفتر خیلی زحمت دارد، پس برای امروز همین‌هایی که نوشتم بس است. فردا چیزهای بیشتری درباره‌ی گرگ می‌نویسم، چون همان‌طور که گفتم، ما دوست صمیمی همدیگر هستیم.

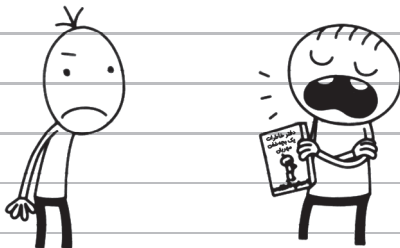
دومین نوشته‌ی من

یک خبر بد: گِرِگ قضیه‌ی دفتر خاطرات را فهمید!

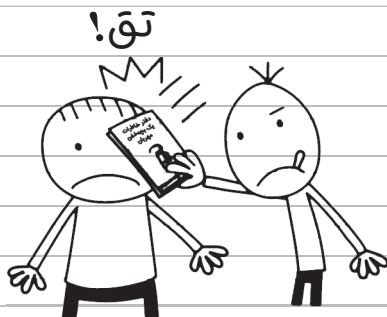
راستش یک جورهایی به دفتر خاطراتم افتخار می‌کردم و دلم می‌خواست نشانش بدهم؛ اما همان‌طور که پیش‌بینی کرده بودم، واقعاً **عصبانی** شد.



گِرِگ گفت از کارش تقلید کرده‌ام و به‌خاطر سرقتِ ایده‌اش از من شکایت می‌کند. گفتم برو هر کاری **دوست داری** بکن، تو **اولین** کسی نیستی که خاطره‌هایش را می‌نویسد.



بعدِ گِرگ گفت **شرح حال** نوشته، نه خاطرات. بعد هم با
دفترم کوبید توی سرم.



به گِرگ گفتم اگر می‌خواهد عوضی‌بازی دربیاورد، من هم
توی شرح حال چیزهای خوبی درباره‌اش نمی‌نویسم. بعد
هم چیزهایی را که تا آن موقع نوشته بودم، نشانش دادم.

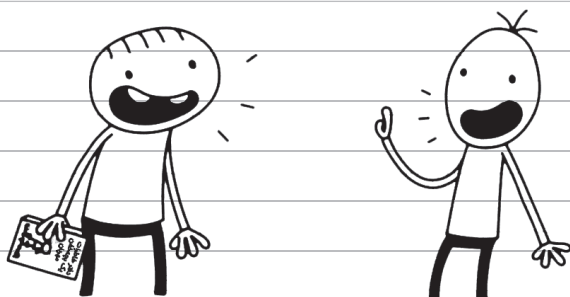
اول انگار اوقاتش تلخ شد، چون من همیشه یادم می‌رود
دماغ آدم‌ها را نقاشی کنم. ولی بعدش گفت دفترم باعث
شده **ایده‌ای** توی ذهنش جرقه بزند.

گِرگ گفت یک روز پول‌دار و معروف می‌شود و همه دلشان
می‌خواهد داستان زندگی‌اش را بدانند. بعد هم گفت اجازه
می‌دهد من اولین کسی باشم که زندگی‌نامه‌اش را **می‌نویسد**.

پرسیدم مگر دفتر **شرح حالش** دقیقاً به همین درد نمی‌خورد.
گفت آن دفتر زندگی‌نامه‌ی **خودنوشته‌اش** است، اما کتابِ
من می‌شود **زندگی‌نامه‌اش**!

گِرِگ گفت در آینده **هزاران نفر** زندگی‌نامه‌اش را خواهند
نوشت، اما این فرصت را به من می‌دهد که اولین
زندگی‌نامه‌اش را من بنویسم.

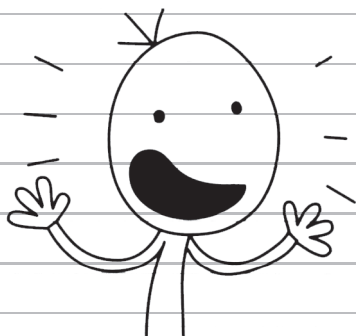
به نظرم فکر خوبی بود، چون من دوست صمیمی گِرِگ
هستم و هیچ‌کس بهتر از **من** نمی‌شناسدش.



پس حالا اسم این کتاب را عوض می‌کنم و گِرِگ را می‌کنم
شخصیت اصلی کتاب. ولی نگران نباشید، خودم هم زیاد
توی کتاب حضور خواهم داشت.

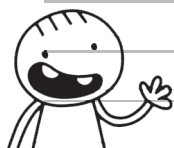
خاطره‌های

گِریگِ هِغلی



نویسنده: دوست صمیمی

گِریگِ هِغلی



← رولی جفرسون